



ما به زمان صلح امید داریم

صلح و جنگ از هم جدا نیستند، نمی توان درباره صلح و دوستی سخن گفت بی آنکه جنگ و دشمنی در نظر بیاید. در تاریخ کسانی گفته اند که تاریخ جنگ است. مرزبندی ها با جنگ معین می شود. کسی که مشهورترین کتاب را درباره جنگ نوشته، گفته است که جنگ ادامه سیاست است، من نمی دانم جنگ ادامه سیاست است یا سیاست ادامه جنگ، اما هر چه هست این دو از هم جدا نیستند. ابتدا وحدت است و بعد تفرق ایجاد می شود. وقتی وحدت در راه کثرت بیافتد اختلاف و جنگ به وجود می آید. در تاریخ بشر همیشه جنگ وجود داشته است. هگل می گوید: صفحات کتاب صلح در تاریخ سفید است و بسیاری دیگر از فیلسوفان هم بر جنگ تأکید دارند.

فروید بشر را هم اهل صلح و هم جنگ می داند، در روانشناسی بشر این موضوع وجود دارد، یعنی وجود ما مرکب از دو عنصر عشق و مرگ است. البته او معتقد است که بشر می تواند نیل به تجاوز و جنگ جویی را مهار کند. سیاست پایان جنگ است، زندگی جنگی و سیاست قوام پیدا می کند تا صلح را حفظ کند. سیاست باید تفاوت ها و مرزها را تعیین کند و در درون سیاست جنگ به وجود می آید. ممکن است فکر کنید که من جنگ را در برابر صلح اصیل می گیرم و صلح را یک استراحتی برای آماده شدن می دانم. برخی این نظر را دارند که بعد از جنگ دوران آمادگی برای جنگی دیگر است. نمی توان گفت فلسفه با صلح به جنگ ارتباطی ندارد. در قرن 18 ایده آل صلح و بهشت زمینی مطرح می شود. بعد از جنگ های بناپارت تا 1914 هیچ جنگ مهمی در اروپا اتفاق نیافتاده که این ایده آل هر چه بوده بسیار موثر واقع شده است. اگر بخواهیم علت فلسفه قرن 18 که رویای صلح و آزادی و سلامت و حتی بی مرگی داشت، در برقراری صلح به مدت یک قرن موثر بود. همه جنگ ها یکی هستند، بی تردید جنگ مشترک و معنوی است. اخلاقی ترین مردمان ممکن است با جنگ موافقت کنند و جنگی است که باید برعهده گرفت، گاهی هم صلحی است که باید از آن پرهیز کرد، اما ما نمی توانیم داور اندیشه خود باشیم که هر موقع ما جنگ را تأیید کردیم جنگ خوب باشد و هر موقع هم نخواستیم جنگ بد باشد. البته در مورد صلح هم همین موضوع صدق می کند. جنگ امروز جنگ علم و تکنولوژی است. علم هم سازنده و هم ویرانگر است. صلح و جنگ با هم هستند، اما آخر کار بشر صلح و نجات است ما به زمان صلح امید

داریم و عاقبت را در صلح می بینیم که حکما، شعرا و فیلسوفان ما نیز صلح دوست بودند.